

در دفاع از « تدافع و تعرض در جنبش کارگری »

پرچم سرخ

چهارم مهرماه هشتاد و شش

مقاله تدافع و تعرض در جنبش کارگری در نقد گرایش‌های نوشتاری شده است که برای آنها مبارزه تدافعی کارگران، که یک ضرورت ناشی از سرکوب پیشرو کارگری است تبدیل به یک فضیلت شده است. انتقاد رفیق تقی روزبه بر این مقاله نیز مشخصاً نقدی از جانب چنین گرایشی است. گرایشی که در پس عبارت پردازی های متافیزیکی و جزم اندیشانه از جایگاه طبقه کارگر در فلسفه مارکس به دنبال توجیهی برای پسا فیسیم و سر درگمی می گردد که در آن دست و پا می زند.

تقی روزبه در بخش هایی از نقد خود ابتدا به تحریف انگاره های مقاله تدافع و تعرض پرداخته و سپس آنچه را تحریف کرده است نقد می کند. او در بخشی از نقد خود نوشته است: مقاله تدافع و تعرض مبارزه صنفی و معیشتی کارگران را تخطئه می کند و آن را به رویونیسم برنشتاین و کائوتسکی نسبت می دهد. در حالی که آنچه را من به رویونیسم برنشتاین و کائوتسکی نسبت دادم انگاره سوسیالیسم تکاملی بود نه مبارزه صنفی و معیشتی کارگران. روزبه در بخش دیگری از نقد خود نوشته است: در دیدگاه مقاله تدافع و تعرض، کمونیست ها روشنفکرانی جدا از طبقه کارگر هستند که با توان ایزدی خود توده کارگران بی سرو پا را رهبری می کنند. در حالی که در آن مقاله کمونیست بخشی از جنبش کارگری معرفی شد که در تئوری و پراتیک پیشرو طبقه قرار می گیرد. روشن است که در چنین دیدگاهی اکثریت قاطعی از کمونیست ها کارگران پیشرو خواهند بود نه روشنفکران انقلابی. با این همه و گذشته از این ها نقد تقی روزبه چیزی فراتر از تحریف یا عدم درک انگاره های مقاله تدافع و تعرض است. بنابراین به آن می پردازیم.

آنچه اماج نقد تقی روزبه قرار می گیرد انگاره ای در مقاله تدافع و تعرض است که تمایزی را بین کمونیست ها و توده کارگران قائل می شود و بر این اساس معتقد است که شکل تشکیلات، نوع مطالبات و پراتیک کمونیست ها به عنوان پیشرو جنبش در تئوری و پراتیک، باید با شکل تشکیلات، نوع مطالبات و پراتیک توده کارگران متفاوت باشد. تقی روزبه این نگرش را آخرین بقایای فرقه گرایی و ونفی دیدگاه مارکس درباره صرفیت و توان رهایی بخش طبقه کارگر به عنوان گورکن نظام سرمایه داری می داند.

پیش از پرداختن به بنیان های تئوریک که نقد تقی روزبه مشخصاً از آنها ریشه می گیرد، ضروری است به آنچه که تقی روزبه به عنوان محور نقد خود علم می کند و آن را در تناقض کامل با دیدگاههای مقاله تدافع و تعرض می داند، یعنی جایگاه طبقه کارگر در فلسفه مارکس پرداخته شود. در نگرش مارکس پرولتاریا اولین طبقه ای است که به واسطه تکامل نیروهای مولده قادر است تولید اجتماعی را در مناسباتی فارغ از ستم طبقاتی سازمان دهد. در واقع تفاوت پرولتاریا با سایر طبقات انقلابی پیشین در این است که منافع پرولتاریا نه در جایگزین کردن یک شکل از

جامعه طبقاتی با شکلی دیگر، بلکه در انحلال کلیت جامعه طبقاتی قرار دارد. به این ترتیب پرولتاریا تنها طبقه ای است که می تواند کمونیسم را به مثابه فرارفتن ایجابی از مقوله از خوبیگانگی فعلیت بخشد. زیرا رهایی او در تناقض با پیش شرط مادی از خودبیگانگی یعنی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید قرار دارد. به همین دلیل است که مارکس سرنوشت رهایی انسان از مقوله از خود بیگانگی (کل ازادی) را به سرنوشت مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه جامعه طبقاتی گره می زند. بنابراین در نگرش مارکس پرولتاریا یک طبقه بالقوه سوسیالیست و انقلابی است. اما این همان اصلی است که در نگرش متافیزیکی و جزم اندیشانه روزبه درباره جایگاه طبقه کارگر در فلسفه مارکس نادیده گرفته می شود. تقی روزبه کل طبقه کارگر را بالفعل یک طبقه سوسیالیست و انقلابی می داند و از همین دیدگاه است که تمایز میان کمونیست ها و کارگران پیشرو با توده کارگران در مقاله تدافع و تعرض رادیکالی فرقه گرایانه و منبعث از ساختارهای سلسله مراتبی جامعه طبقاتی می داند.

رفیق تقی روزبه نمی تواند تشخیص دهد که طبقه کارگر بالقوه انقلابی، همواره یک طبقه بالفعل انقلابی نیست. زیرا انقلابی بودن نه ناشی از جایگاه فرد در ارتباط با ابزار تولید (یعنی کارگر بودن) بلکه ناشی از سطح آگاهی طبقاتی است. و از آنجا که در هر جامعه طبقاتی آگاهی مسلط بر جامعه آگاهی طبقه حاکم بر آن جامعه است، و از آن جا که این آگاهی (به عبارت بهتر آگاهی کاذب) مدام به وسیله نهادهایی مانند خانواده، مذهب، دستگاههای ایدئولوژی ساز و... بازتولید می شود، به ناچار آگاهی درون طبقه کارگر آگاهی مرکب و ناموزون است. به این معنا که در جامعه طبقاتی همواره کل توده کارگران دارای آگاهی سوسیالیستی معتقد به انحلال جامعه سرمایه داری نیستند. و درون طبقه کارگر نیز آگاهی پیشرو، آگاهی سانتر و آگاهی واپسگرا وجود دارد. مبنای روش شناختی تمایز بین کارگران پیشرو و کمونیست ها با توده کارگران نیز همین مرکب و ناموزون بودن سطح آگاهی در طبقه کارگر است نه تمایلات فوق سکتاریستی و پیروی از ساختارهای سلسله مراتبی جامعه بورژوازی.

در این متد کمونیست ها (کارگر و غیر کارگر) به عنوان گرایش آگاهی پیشرو در طبقه کارگر در تمایز با توده کارگران قرار می گیرند. اما این تمایز به معنای جدایی جنبش و منافع آنها از جنبش و منافع توده کارگران نیست زیرا کمونیست ها منافع جدا از توده کارگران ندارند. این تمایز چنان که در مقاله تدافع و تعرض بیان شد نوعی وحدت جدایش یافته است. کمونیست ها از آنجا که از بطن شرایط اقتصادی، اجتماعی، تنوریکی و پراتیکی ناشی از وجود جنبش کارگری برخاسته اند بخشی از طبقه کارگر هستند و منافع جدا از آنان ندارند و از آنجا که با درک شرایط، جریان و نتایج جنبش پرولتری به پیشرو طبقه در پراتیک تبدیل شده اند از توده کارگران متمایز می شوند. اما این تمایز نه در خدمت دنبال کردن جنبش یا منافع جدا از توده کارگران، بلکه در جهت بازتولید کردن جنبش انقلابی طبقه کارگر در سطحی بالاتر است. در واقع ارتقای جنبش کارگری به مرحله انقلاب سنتز وحدت دیالکتیکی کمونیست ها (تاکید میکنم کارگر و غیر کارگر) با توده کارگران است.

تقی روزبه در نقد خود جا به جا از ضرورت وحدت کمونیست ها با توده کارگران برای ارتقای مبارزه طبقاتی دم می زند اما مشخص نمی کند که مکانیزم کمونیست ها برای وحدت با توده کارگران و ارتقا مبارزات جنبش کارگری چیست؟ چپ پاسفیسست و سر در گمی که تقی روزبه نقد خود را از موضع ان بیان می کند البته مکانیزمی غیر از دادن بیانیته های حمایت می کنیم و محکوم می کنیم ندارد. اما در دیدگاه ما ارتقای مبارزه طبقاتی توده کارگران از

رهگذر تبلیغ و ترویج مطالبات انتقالی (مانند افزایش دستمزدها مطابق با تورم، کنترل کارگری، باز کردن دفاتر کارخانه به روی کارگران و...) و سازماندهی پراتیک انقلابی (اعتصاب سراسری کارگری) حول این مطالبات انتقالی صورت می گیرد. تبلیغ و ترویج مطالبات انتقالی و پراتیک کردن تئوری اعتصاب سراسری نیازمند حدی از تشکل و ارتباط پیشرو کمونیستی است. در شرایط اختناق کنونی امکان شکل گیری و تداوم این تشکل و ارتباط در سازمان های توده ای و علنی کارگران یعنی آنچه روزبه تشکل های مستقل کارگری می نامد بسیار محدود است. پیشرو کارگری در این گونه تشکل ها به سرعت شناسایی و به وسیله دولت حامی سرمایه داران سرکوب می شود. بنابراین مناسب ترین ظرف برای تشکل و ارتباط پیشرو کمونیستی همان کمیته های مخفی عمل کارگران پیشرو و کمونیست است. کمیته هایی که در جریان انقلاب ۵۷ با سازمان دهی و اجرای ۴ ماه اعتصاب گسترده کارگری موجبات سقوط دولت سرمایه داری سلطنتی را مهیا کردند و پس از انقلاب نیز در شرایط توهم پراکنی غالب سازمان های چپ، مبارزه سیاسی و طبقاتی علیه سرمایه داران و ضد انقلاب بورژوا-اسلامی را ادامه دادند. تنها پس از سرکوب وحشیانه این کمیته های عمل در کارخانه و محیط کار بود که جمهوری اسلامی توانست موجبات دور تازه ای از انباشت کاپیتالیستی سرمایه را در میان خون و عرق کارگران مهیا کند.

البته درک این مسئله ضروری است که نه تنها هیچ دیواری بین مبارزه تعرضی پیشرو کمونیست با مبارزه تدافعی توده کارگران وجود ندارد بلکه در عمل همواره این کارگران کمونیست هستند که هسته اولیه مبارزات صنفی و معیشتی کارگران را تشکیل می دهند و اساساً از این مبارزات به عنوان بستری برای تبلیغ، ترویج و پراتیک کردن دیدگاههای خود استفاده می کنند.

اکنون ضروری است که به ان بنیان های تئوریک بی‌پروازیم که نقد رفیق تقی روزبه مشخصاً از ان نشات می گیرد. روزبه می نویسد « بر هر عقل سلیمی روشن است که کارگران بر اساس نیاز های عاجل و بی واسطه خود به حرکت در می آیند و بر بستر مبارزه برای تحقق مطالبات بیواسطه و اتحادیه ای خود به کسب تجربه و آگاهی پرداخته و توان فرارفتن از وضع موجود را در خود می بینند»

این همان دیدگاهی است که با درکی به غایت ساده انگارانه از فراشد تکامل مبارزه طبقاتی، رای به خودانگیخته بودن آگاهی سوسیالیستی در طبقه کارگر می دهد. در این دیدگاه مبارزه طبقاتی کارگران به شکل موزون و هماهنگ، و بدون امکان بازگشت به عقب رشد می کند و کارگران بر بستر مبارزه معیشتی و با طرح مطالبات حداقل به تدریج آگاهی و تجربه لازم را به دست می آورند. در انتهای این فرایند هنگامی که ایده خود حکومتی در توده کارگران محقق شد آنگاه زمینه برای انقلاب مهیا می شود. زیرا تنها در این صورت است که حزب و کارگران پیشرو نمی توانند کمند خود را بر جنبش کارگری افکنده و ان را از خود بیگانه کنند! این دیدگاه از خود انگیخته بودن آگاهی در طبقه کارگر آغاز می کند و در نهایت به نتیجه منطقی خود می رسد: نفی تئوری حزب لنینی.

واقعیت مرکب و ناموزون بودن آگاهی طبقه کارگر که اساس تئوری حزب لنینی است در نگرش روزبه بی پاسخ می ماند. این نگرش از آنجا که این واقعیت را نفی می کند، به ناچار ضرورت حزب به مثابه عینیت آگاهی طبقاتی پرولتاریا را نیز درک نمی کند و ان را انحرافی ناشی از تقلید از ساختارهای سلسله مراتبی جامعه طبقاتی می داند.

اگر در گذشته پایه تئوریک اپورتونیزم در جنبش کارگری ایران تاز مرحله بندی انقلاب بود اکنون اپورتونیزم بیان تئوریک خود را در نفی تئوری حزب لنینی یافته است انهم در لوای دفاع از ایده خود حکومتی کارگران و دمکراسی مشارکتی. اما تنها یک حزب پیشتاز لنینی، حزبی که منطقا حاصل وحدت عناصر پیشرو کمیته های عمل کارگران حول یک برنامه و استراتژی انقلابی است می تواند با غلبه بر بحران آگاهی مرکب و ناموزون در شرایط بحران انقلابی به عینیت آگاهی پیشرو طبقه تبدیل شود و توده کارگران را برای حل مسئله اساسی هر انقلاب یعنی مسئله قدرت سیاسی رهبری کند. هر اندازه عبارت پردازی درباره دمکراسی مشارکتی، خود حکومتی کارگران، و نفی ساختار سلسله مراتبی آنگاه که در خدمت نفی این واقعیت جان سخت قرار گیرد یقینا عبارت پردازی اپورتونیستی است.

پرچم سرخ

سه شنبه ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۷، بوسیله ی دیاکو

سایت سلام دمکرات

<http://www.salam-democrat.com>